

زبان حافظ

علی رواقی

گفتار خودم را با بیتهای آغاز می‌کنم: **چو سرو راست در این باغ نیست محرم راز**
 من از نسیم سخن چین چه طرف بر بندم
 اگر ما تنها همین بیت را از حافظ داشتیم، شاید به راحتی و به آسانی می‌توانستیم بخش بزرگی از تاریخ روزگار حافظ را شناسایی کنیم. فقط همین بیت. احتیاج به شمار دیگری از بیت‌ها نیست. پس، از میزان برخورد سیاسی و اجتماعی حافظ با مسایل روز جامعه خودش در همین بیت آشنا می‌شویم. با این که در مورد حافظ سخن بسیار گفته‌اند و قلم زده‌اند و نوشته‌اند و بیش از هر دیوانی برای حافظ شاید کار شده باشد، اما بسیاری از نکته‌های تاریک هنوز در دیوان حافظ هست که باید این نکته‌ها به صورت واضح و روشن گفته شود. بسیاری از بیت‌ها را ما می‌خوانیم که هنوز برای ما معنی روشنی ندارند و بسیاری از مسایل اجتماعی را در شعر حافظ درک نمی‌کنیم برای این که نمی‌دانیم که حافظ تا چه اندازه از مسایل سیاسی روزگار خودش آگاه بوده و آیا در بازی‌های سیاسی روزگار خودش شرکت داشته یا نه. این بازی‌های سیاسی تا چه اندازه در دیوان

او اثر گذاشته‌اند؟ رمزهای حافظ چیست؟ چرا این رمزها در شعر حافظ به مراتب بیشتر از سعدی دچار پیچیدگی و سر درگمی شده است؟ و چرا حافظ می‌کوشد که نه یک پرده که چند پرده بر روی رمزها و رازهای خودش بکشد؟ معلوم نیست که حافظ تا چه اندازه امنیت داشته تا بتواند مسایل را به راحتی بیان کند؟ تا کسی از او بازخواست نکند که چرا این حرف را زده و جای هرگونه گریزی از مرگ داشته باشد یا وقتی می‌فرماید:

با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم که شهیدان که‌اند این همه خونین کفنان؟

آیا این پرسش را به همین شعر تمام کنیم؟ یا ببینیم چقدر کشت و کشتار در زمان او بوده و چقدر خونین کفن دیده که وقتی لازار یا لاله‌ستان را می‌بیند، برایش یادآور این همه کشتگانی می‌شود که به دست حاکمان روزگار او کشته شدند. این دو پرسش در این دو بیت که «من از نسیم سخن چین چه طرف بر بندم؟» و «با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم» نشانه این است که حافظ میان گود است و با مسایل سیاسی و اجتماعی روزگار و زمان خودش درگیر شده و به هیچ وجه نمی‌تواند خودش را از این کار کنار بکشد و آزادانه و شفاف و روشن به قول بیهقی «پوست باز کرده»، این مسایل را که می‌خواهد، عنوان کند و به همین جهت است که زبان حافظ و بیان حافظ با بیان سعدی متفاوت است که مجبور است گفتار خودش را در چند لایه رنگین بپیچد و عرضه کند. طبعاً خواننده برای آگاهی از این رمزها باید آن لایه‌ها و پرده‌ها را از روی آن بردارد تا بتواند درک کند که حافظ چه می‌گوید. اختناق و بستگی‌های اجتماعی در کشور ما پیشینه کهن دارد، هم چنان که سعدی گفت:

سعدی به روزگاران مهری نشسته در دل بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران

و این مسئله‌ای نیست که به زودی و به آسانی کنار رود، بنابراین باید با صبر و حوصله، با درایت این مسئله را و این تعصب‌ها و بستگی‌های اجتماعی و ذهنی را ریشه کن کنیم. اگر روزی این انجماد فکری که شماری تعصب هم نسبت به آن دارند، از میان برود، طبعاً این رمز و رازها در زبان شاعر کم می‌شود، یعنی رابطه مستقیم بین اختناق اجتماعی و رمز و راز بیانی و زمانی شعرا هست؛ حتی شاعران و گویندگان امروز ما هم همین کار را می‌کنند که نمونه‌های مختلفی از این تعبیرات و ترکیبات را در نوشته‌های شعرای امروز هم می‌توان دید به عنوان مثال، نمونه ساده آن کلمه زمستان در شعر زمستان اخوان ثالث است:

«هوا بس ناجوانمردانه سرد است» که در واقع اختناق اجتماعی است، یعنی سرما را حس می‌کنیم. حالا در بعضی از نمونه‌ها، اختناق خیلی روشن گفته نمی‌شود. به عنوان مثال نخستین قصیدهٔ رمزوارهٔ ناصر خسرو نیز چنین است:

ای خواننده کتاب زند و پازند زاین خواندن زند تا کی و چند؟

دل پر ز فضول و زند بر لب زردشت چنین نبشت در زند؟

مسلم است که روی سخن ناصر خسرو در نخستین قصیدهٔ رمزوارهٔ فارسی یقیناً زرتشت و پیروان زرتشت نیستند و مطمئناً ما مسلمان هستیم، ولی ناصر خسرو طفره می‌رود و بازگو نمی‌کند که ای مسلمانی که قرآن خوانده‌ای در قرآن این چنین نوشته‌اند که بخوان و بگو؟! پس می‌گوید:

ای خواننده کتاب زند و پازند زاین خواندن زند تا کی و چند؟

که بعدها به اقتضای نوع این قصیده هست که مرحوم بهار همان:

ای کوه سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند

را ساخته است.

پس برگرفته شدن این اختناق‌های اجتماعی می‌تواند کمک بکند که زبان رمزی اجتماعی ما و پیچیدگی‌ها و لایه لایه بودن آنها برداشته شود. هرچه این ابعاد فرهنگی در کشور گسترده‌تر شود، طبعاً مردم متوقع می‌شوند، فضای فرهنگی بهتری درست می‌شود و این رمزها کمتر خواهد شد. ما طبق این آماری که از این کار پژوهشی خودمان به عنوان آفرینش‌های هنری در شعر شاعران گذشته گرفتیم، به جرأت می‌توانیم بگوییم که در زبان‌های شناخته شدهٔ دنیا مثل فرانسه، انگلیسی، آلمانی، عربی به اندازهٔ زبان فارسی رمز و رمزینۀ سیاسی و اجتماعی ندارد و این نشان دهندهٔ همان اختناق اجتماعی است که دست کم از پایان دورهٔ ساسانی به ما رسیده و سخت‌گیری‌ها و اذیت و آزارهایی که موبدان نسبت به مردم داشتند یا پادشاهان، برای ما خیلی روشن است.

به همین دلیل است که حافظ تلاش می‌کند که در لفافه سخن بگوید. شمار این بیت‌های سیاسی - اجتماعی در دیوان حافظ کم نیست. برای درک درست آن باید زبان و بیان حافظ را خوب شناخت. اوضاع اجتماعی روزگارش را دانست و از پیوندهای اجتماعی و سیاسی شاعر آگاهی پیدا کرد. اسطوره‌ها یا قصه‌هایی را که او از آن بهره برده را نشان داد، طبقات اجتماعی روزگار را شناخت.

آنگاه که گفت:

می ده که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

یا:

صوفی شهر بین که چون لقمه شبیه می‌خورد پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف

یا:

ز کوی میکده دوشش به دوش می‌برند امام خواجه که سجاده می‌کشید به دوش

و منش این طبقات را باید دانست:

باده با محتسب شهر ننوشی حافظ بخورد باده‌ات و سنگ به جا اندازد

از رشوه‌خواری و دزدی و سایر مسایل اجتماعی روزگار او باید آگاهی داشت تا بتوانیم معنای

کلامش را بشناسیم، وقتی که می‌گوید:

ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست نان حلال شیخ ز آب حرام ما

یا:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد که می حرام ولی به ز مال اوقاف است

این مسایل نشان دهنده این است که ما باید با زبان و بیان حافظ، با فکر حافظ، با دوستان و هم‌نشینان حافظ و طبقات اجتماعی او و روزگار او پیوند خوبی پیدا کنیم تا بتوانیم مجموعه حافظ را بشناسیم. در مجموعه حافظ شناخت اساطیر لازم است که آنها را بعد خواهیم گفت، اما در دیوان حافظ، حافظ از تعبیرات و ترکیباتی استفاده کرده که کمتر شاعر یا نویسنده دیگری استفاده کرده است.

عبوس زهد به وجه خمار ننشیند مرید فرقه لُردی‌کشان خوش خویم

این عبوس زهد کیست؟ در نوشته دیگران ما نمی‌بینیم، چون در فرهنگ آفرینش‌های هنری نیستیم، این اضافه استعاری یا صفت و موصوف. مفهوم گزنده و تیز و تند اجتماعی و طنزآلودی دارد. یا:

مباش غره به بازی خود که در خیر است هزار تعبیه در حکم پادشاه انگیز

خطاب این شعر به چه کسی است؟ به نوع انسان‌هایی چون امیر مبارزالدین محمد است که؛ این قدر به این بازی روزگار نناز که چه بسا به آسانی خداوند مقدر کرده باشد که از تخت برکنار

شوی.

تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست!

خوب چطوری صحبت کند دیگر؟ از این رمزینه و از این بازی شطرنج به این خوبی استفاده کرده که ما شاه و دیکتاتور نمی‌خواهیم. حالا در دیوان همین طور که گفتم حافظ بسیار این مسئله را پیچیده کرده است، به دلیل همین مسایل اختلاف و اختناق اجتماعی که در روزگارش بوده:

گر می فروش حاجت رندان روا کند ایزد گنه ببخشد و دفع وبا کند

حالا دفع وبا کند چیست؟ «ایزد گنه ببخشد» گنه چه کسی را خداوند ببخشد و دفع وبای چه کسی را خواهد کرد؟ خوب این رمزها را اگر ما متوجه نشویم، معنی شعر حافظ را نمی‌فهمیم. مگر در روزگار مبارزالدین محمد می‌شود یک جایی باز شود و شراب در اختیار مردم بگذارد؟ خوب نمی‌شود! خوب کی این کار امکان‌پذیر است؟ وقتی که وبای وجود امیر مبارزالدین از میان برود؟ وقتی که او کشته شود، می‌فروش تازه می‌تواند در مغازه را باز کند. پس اگر می‌فروش حاجت رندان روا کند و شرابی به دست آنان برساند، ایزد گنه ببخشد و دفع وبا کند، اما در کنار شناخت مسایل اجتماعی - سیاسی حتماً شناخت زبان و بیان حافظ لازم است، جدا از این رمزها و رمزینه‌ها شناخت زبان و بیان حافظ امکان‌پذیر نیست. معنی واژگان حافظ را دوستان باید بدانند. دانستن معنی واژگان حافظ که اغلب هم به صورت دو پهلو و ایهامی به کار می‌رود، از مسایلی است که مثل: «مهجوری و مشتاقی دور از تو چنانم کرد» که «دور از تو» دور بودن از تو را می‌رساند، ولی معنی آن این است که مهجوری و مشتاقی که دور باد، چنانم کرد که «کز دست بخواهد شد پایان شکیبایی». واژه‌هایی در دیوان حافظ وجود دارد که باید آنها را از لحاظ معنی و منظوری شناخت مثلاً «غایبانه»

فغان که با همه کس غایبانه باخت فلک که کس نبود که دستی از این دغا ببرد

برای غایبانه هم معانی مختلفی ارایه کرده‌اند که آنها را هم باید بشناسیم:

ابروی دوست کی شود دست کش خیال من کس نرزه است از این کمان تیر مراد بر هدف

واقعاً کلمه دست‌کش یعنی چه؟ یک معنی آن از معانی مختلفی که ارایه شده، عبارت است از

کسی که دست کسی را بکشد که اغلب شارحان هم متأسفانه این معنی را ارایه کرده‌اند. یک معنی

دیگر هم به معنی «رام» است، ولی؛

ابروی دوست کی شود دستکش خیال من کس نژده است از این کمان تیر مراد بر هدف
مجموعاً یعنی چه؟

یا آن شعر معروف حافظ که:

نکال شب که کند در قده سیاهی مشک در او شرار چراغ سحرگهان گیرد
شه سپهر چو زرین سپر کشد در روی به تیغ صبح و عمود افق جهان گیرد
به رغم زال سیه شاه باز زرین بال در این مقرنس زنگاری آشیان گیرد

خوب هنوز که هنوز است عدد زیادی از مصححان متأسفانه باز هم «نکال شب» را به «زغال شب» تبدیل می‌کنند که غلط است. معنی «نکال» یعنی زن زشت‌رو، همان زال سیه، همان زنگی شب، همان زاغ هرکدام از این تعبیرات را بگوییم، درست است. ناصر خسرو می‌گوید:

نخواهم پیشرو مر جاهلی را که نشناسد نگاری از نگالی

نکال کلمه فارسی است و ربطی هم به کلمه نکال عربی ندارد. «نکال» یعنی زن سیاه زشت رویی که معمولاً همراه عروس می‌کردند تا عروس جلوه بیشتری داشته باشد.

خوب این لغت را ما در متون داریم و در نوشته‌های فارسی هم به کار رفته، حالا ما باز هم بیاییم بگوییم «زغال» است. خوب وقتی می‌گویند «نکال شب که کند در قده سیاهی مشک» من فکر می‌کنم که مشکل دوستان و استادان محترم این بوده که نفهمیدند قده یعنی چه؟ قده یعنی سرنگون آسمان، یعنی سیه کاسه.

«نکال شب که کند در قده سیاهی مشک» چه می‌شود؟ در آن شرار، چراغ سحرگان خورشید می‌گیرد.

شه سپهر چو زرین سپر کشد در روی به تیغ صبح و عمود افق جهان گیرد

«به رغم زال سیه شاه باز زرین بال» یعنی وقتی شب آن طوری سرنگون شد سپیدی خواهد آمد که معمولاً همیشه سیاهی بر سپیدی چیره می‌شود.